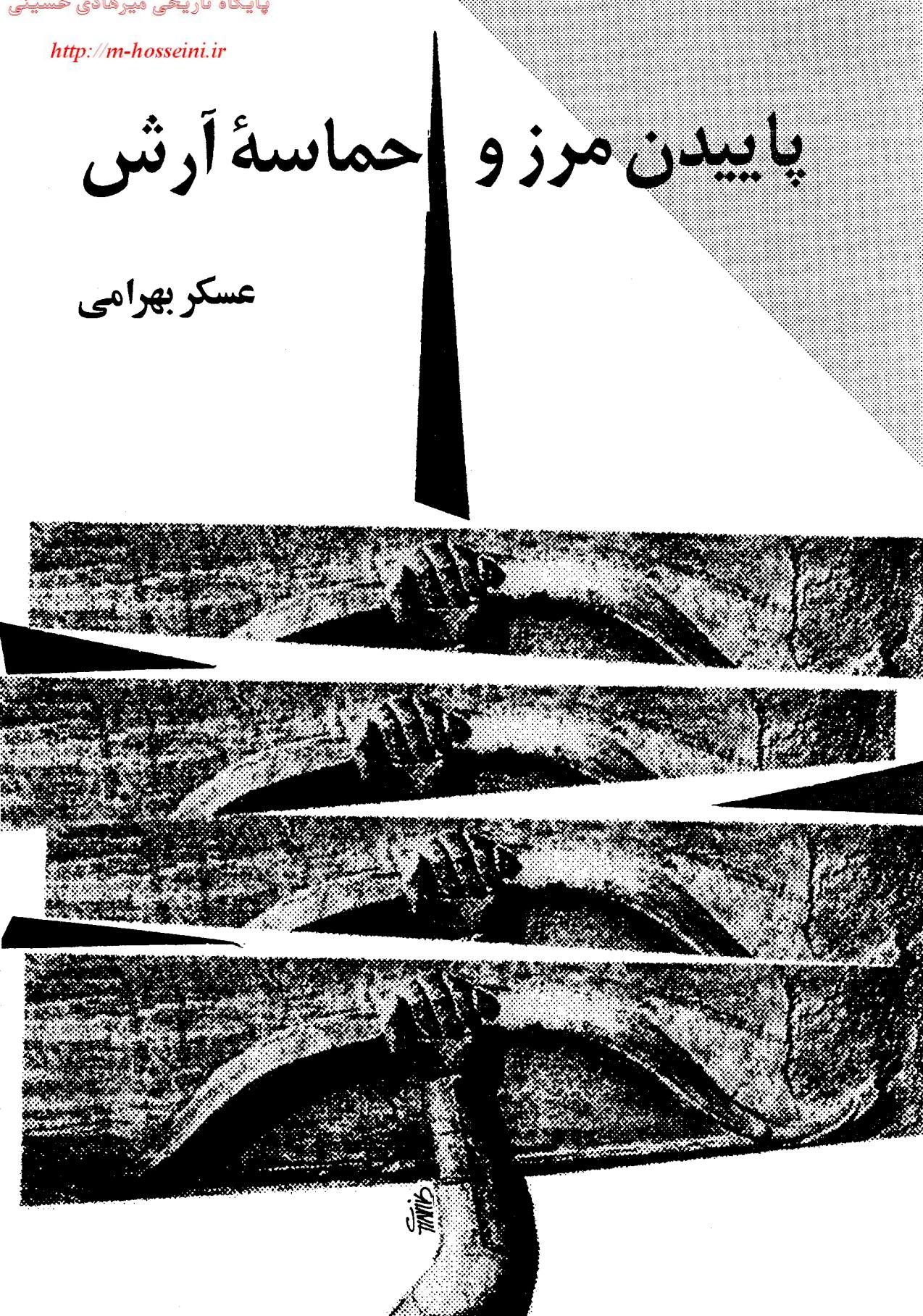


پاییدن مرز و حماسه آرش

عسکر بهرامی



مرز «به فتح اول و سکون ثانی وزای نقطه‌دار، زمین را گویند - و زمینی را نیز گفته‌اند که مربع سازند و کناره‌های آن را بلند کنند و در میانش چیزها بکارند - و به معنی سرحد هم آمده است، چه مرزیان، صاحب و حاکم و نگهدارنده سرحد باشد...» (تبریزی: ۷ - ۱۹۸۶)

توضیح یاد شده از فرهنگ برهان قاطع (متعلق به سده یازدهم هجری) از قدیم‌ترین تعریف‌های ارائه شده برای مرز است که منبع و مرجع بسیاری از فرهنگ‌نویسان دوره‌های بعد بوده است.

در لغتنامه دهخدا، نخستین معنایی که برای واژه مرز آمده، واژه «سرحد» است. دهخدا با استناد به فرهنگ‌های معتبر و مشهور دیگر، از جمله برهان قاطع، برابرنهاده‌های دیگری همچون «دریند»، «ثغر»، «حد»، «خط فاصل میان دوکشور» را نیز آورده است. (دهخدا: مدخل «مرز»).

واژه مرز با معنای «خط فاصل میان دوکشور» در منابع کهن ایرانی به کار رفته است و - به گونه‌ای که خواهیم دید - این واژه برای جدا کردن دو قلمرو - خواه مینوی و خواه این جهانی - به کار می‌رود.

در کهن‌ترین نوشهای ایرانی، یعنی کتیبه‌های فارسی باستان، از واژه مرز ردی نمی‌توان یافت و پادشاهان هخامنشی، هنگام اشاره به کشورها و سرزمین‌های متصرفه‌شان، از مرز سخن به میان نیاورده‌اند. در متن‌های پهلوی و اوستایی -که بیشتر بدانها خواهیم پرداخت- واژه مرز با تلفظ Marz آمده است (مکنی: ۱۰۵) که همان معنای سرحد و خط فاصل میان دو سرزمین را دارد. واژه‌های دیگری همچون کنارگ (Kanārag) (همان: ۲۹۷) و سامان (Sāmān) (همان: ۱۳۳) نیز در متن‌ها دیده می‌شوند که همگی در همان معنای مرز به کار می‌روند.

واژه دیگری که در پهلوی مفهوم مرز را می‌رساند، کیش (Kiš) (همان: ۱۰۰) است. در بندesh و در بخش «درباره چگونگی زمین‌ها» نویسنده پس از اشاره به شکل‌گیری کشورها، وجه تمايز و تشخیص آنها را مرز می‌نامد. (بهار، مهرداد ۱۳۶۹: ۷۰) ولی گزارنده (مترجم) چنین توضیح داده است: «واژه Kiš در پهلوی به معنای شیار و مرز است. نویسنده بندesh (یا متنی که در دست او بوده است) بر آن بوده است که واژه کشور از دو جزء Kiš به معنای مرز و پسوند War - به معنای دارنده، ترکیب شده است. اما این واژه با کشتن مربوط است و به معنای سرزمین مزروع است. (همان: ۱۷۱)

در جغرافیای اساطیری جهان (مبتنی بر باورهای ایران) نخستین بار که سخن از مرز به میان می‌آید، مقصود خط فاصل میان دو نیمکره شمالی و جنوبی است. بر پایه باورهای کهن ایرانی که در نوشهایی چون بندesh و روایت پهلوی آمده است، زمین به دو نیمکره تقسیم می‌شود و تنها، نیمکره بالایی آن شایسته رویش گیاهان و زیست

جانوران و مردم است؛ زیرا نیمکره زیرین را آب فراگرفته است. در آغاز هزاره هفتم تاریخ دوازده هزار ساله اساطیری ایران، پس از تازش اهریمن بر زمین، ایزد تیشتربا جام ابر از آب‌هایی که در آغاز آفریده شده بود، آب برداشت، باد آن را به آسمان برد و بر زمین ببارانید. در پی این باران بزرگ، زمین نمناک شد و به هفت‌پاره بگست. هر پاره را اقلیمی خوانند که در پهلوی کشور گفته می‌شود. پاره میانه را کشور خونیرس خوانند و شش‌پاره دیگر در پیرامون آن. تازش اهریمن، لرزه‌ای سخت بر تن زمین انداخت. در اثر این لرزش‌ها، کوه‌ها رُستند. نخست دو رشته کوه اصلی رُست. یکی البرز که پیرامون زمین است و به آسمان پیوسته. (باید دانست که منظور از پیرامون زمین، مرز دو نیمکره زیرین و زیرین زمین است). دوم کوه تیرک یا تیرک البرز که سطح نیمکره زمین (خشکی) را به دو نیم می‌کند. این موضوع چنین به صراحة و روشن در متن‌های پهلوی نیامده است و تنها از نتیجه‌گیری از مطالب بندesh است که چنین نظری تأیید می‌شود. (بهار، مهرداد ۱۳۴۷: ۱۲ - ۱۴)

بندesh - که متنی کهن و درباره آغاز آفرینش است - پدید آمدن مرز در سرآغاز هستی را چنین به روشنی آورده است:

گوید در دین که زمین سی و سه نوع است... هنگامی که تیشتربا باران را ساخت که دریاها از او پدید آمدند زمین را همه جای نم بگرفت، به هفت پاره بگست، دارای زیر و زیر و بلند و نشیب بشد. پاره‌ای به اندازه نیمه‌ای (در) میان و شش‌پاره (دیگر) پیرامون (آن قرار گرفت). آن شش‌پاره به اندازه خونیرس است او (آنها را) کشور نام نهاد، زیرا (ایشان

را) مرز ببود... از کشور به کشور، جز به اجازه ایزدان و
ورجاوندی نشاید رفت.

(بهار، مهرداد ۱۳۶۹: ۷۰)

چنان که دیده می‌شود، در باور ایران کهن، مرز با ایزدان پیوندی
نزدیک دارد. آنان بر مرز نظارت دارند و گذشتن از مرز سرپیچی از
دستور ایشان است.

ولی مرز پیش از تقسیم جهان، در جدا کردن قلمروهای اورمزد و
اهریمن نیز به کار می‌آید. نوشه‌های کهن بارها بدین نکته پرداخته‌اند
و تاریخ اساطیری ایران با چنین اندیشه‌ای آغاز می‌شود:

به بهدین آنگونه پیداست که هرمزد فرازپایه، با همه -

آگاهی و بیهی، زمانی بیکرانه در روشنی می‌بود. آن روشنی
گاه و جای هرمزد است که (آن را) روشنی بیکران خوانند...
اهریمن در تاریکی، به پس - دانشی و زدارکامگی
ژرف‌پایه بود. او را به زدارکامگی خیم و آن تاریکی جای
است که (آن را) تاریکی بیکران خوانند.

میان ایشان تُهیگی بود که وای است، که آمیزش (دو
نیرو) بدو است. هر دو (ذات) کرانه‌مندی و بیکرانگی اند.
آنچه فرازپایه است، آن را روشنی بیکران خوانند، که به سر
نمی‌رسد، ژرف‌پایه آن تاریکی بیکران است و آن
بیکرانگی است. در مرز، هر دو کرانه‌مندند، زیرا میان
ایشان تهیگی است و به یکدیگر نپیوسته‌اند.

(همان: ۳۳)

هم‌چنان که دیده می‌شود، مرز و کرانمندی در آغاز پدیده‌ای

انتزاعی است و به جهان مینوی تعلق دارد.

در پایان سه هزاره نخست، اورمزد، پس از آن که با خواندن دعای آهونَر، اهریمن را بیهوش می‌کند، دست به آفرینش گیتی می‌زند. او از زمان بیکران، زمان کرانمند را می‌آفریند، و پس از آفرینش آسمان و آب، زمین را پدید می‌آورد (آموزگار: ۴۰) و پس از آن و در پی تازش اهریمن بر زمین و در این دوران موسوم به گُمیزشن است که مرز برای جدایی میان خیر و شر بر زمین مفهوم و صورت عینی می‌گیرد.

جدال میان خیر و شر، و نیروهای اهورایی با اهریمنان ادامه می‌یابد و بر پایه تاریخ اساطیری ایران تا پایان دوازده هزار سال عمر جهان به طول خواهد انجامید (بهار، مهرداد ۱۳۶۹: ۳۴). این جدال در اندیشه ایرانی به صورت تجاوز اهریمن و نیروهاش به فلمرو آفرینش (که اهورایی است) نمایانده می‌شود و به شکل دیگر، یعنی در قالب جدال میان ایرانیان (که اهورایی‌اند) با ایرانیان (یا غیرایرانی‌ها که اهریمنی‌اند) به نوشته‌های دینی زرداشتی و شاهنامه راه می‌یابد.

در نوشته‌های زرداشتی، همواره بر نگهداشتن و پاییدن مرز تأکید می‌شود و گاه این اندیشه در قالب روایت یا داستان بیان شده است. یکی از این روایتها درباره گاوی است که سالیان دراز مرز ایران و توران را نگه می‌داشت. این روایت در کتاب گزیده‌های زادسپرَ آمده است که چکیده‌اش بدین قرار است:

در آن هنگام که تورانیان و ایرانیان را پیکار بود؛ اورمزد برای پیکار نکردن، گاوی بزرگ آفرید که سامان را نشان می‌داد. گاو در بیشه‌ای بود تا زمانی که کاوس را غرور گرفت و خواست بخشی از خاک

توران را بگیرد؛ و چون دانست تا آن گاو هست، چنین کاری ممکن نیست، پس قصد کشتنش را کرد.

مردی به نام سریت از نزدیکان کاووس بود. کاووس او را پیش خواست و خواست که وی گاو را بکشد. سریت به سراغ گاو رفت. گاو به زبان آدمی گفت مرا مکش. اگر کشتی، چون زردشت بر زمین پیدا شود و بدِ ترا گوید و کیفری بر تو رسد که همسان مرگ باشد. سریت آن را با کاووس باز گفت. کاووس بار دیگر او را فرمان به کشتن گاو داد، و چون سریت گفت که از ناله گاو به رحم آمده است، کاووس او را به سوی پریان بیشه فرستاد و آنان رحم از دل او برداشتند. پس به سراغ گاو رفت و گاو را کشت. سریت از ناله گاو سخت دچار پریشانی شد و آرزوی مرگ کرد، چندان که از کاووس خواست او را بکشد؛ و گفت اگر چنین نکند، او کاووس را خواهد کشت. پس کاووس، بار دیگر سریت را به بیشه نزد پریان فرستاد؛ در آنجا پری سگ پیکری دید. با او درآویخت و پری او را بکشت. (راشد محصل: ۱۳۶۶، ۱۹ - ۲۰)

در این روایت (که با اندکی تفاوت در کتاب هفتم دینکرد نیز آمده است) گاو را اورمزد به پاییدن مرز گماشته است. این موضوع صراحتاً قدسی بودن مرز و مرز پاییدن را نشان می‌دهد و بر این نکته تأکید می‌شود آنکه در امر مرز پاییدن خلل ایجاد کند، گرفتار بلا و سرانجام مرگ، خواهد شد. این سرنوشت را هم گاو بر زبان می‌آورد و هم در پایان کشنده گاو بدان دچار می‌شود.

بدین ترتیب می‌توان دید که در فرهنگ ایرانی، همواره مرز پاییدن کاری قدسی و آسمانی است. آنان که مرز را نگه می‌دارند، از نیرویی اهورایی برخوردارند و کارشان با شگفتی و اعجاز همراه است؛ چرا

که مرز جدا کننده نیکی از بدی، و اهورایی از اهریمنی است. گزند مرز و از میان رفتن آن، آمدن بدی به قلمرو نیکی را سبب می شود؛ نظم، هستی و آفریدگان اهورایی را آشفته و نابود می کند و بیم چیرگی اهریمن بر جهان را می افزاید. حال آن که بر مردمان پارساست تا در سه هزاره سوم که روزگار آمیختگی نیکی و بدی است، اورمزد را در راه نابودی اهریمنان و دیوان یاری دهنده و جهان را برای پیروزی انجامین نیکی بر بدی، مهیا سازند.

مشهورترین شخصیتی که در روزگار گمیزشن یا آمیختگی نیکی و بدی و در آشوب یورش نیروهای اهریمنی به ایران زمین مرز را از گزند دشمنان می پاید، آرش کمانگیر است؛ شخصیتی برگزیده ایزدان، که با یاری آنان و با پرتاب تیری مرز ایران را سامان می بخشد و جان خود را در این راه می دهد. درباره این شخصیت و روایت‌های آن به تفصیل خواهیم گفت.

شخصیت اسطوره‌ای - تاریخی دیگری که در راه مرز پاییدن جان می دهد و حماسه اش جاودانه می ماند، زریر زرین خفتان است. حماسه زریر و شرح جانفشانی او، طی دو روایت به جا مانده است. روایت نخست در کتاب یادگار زریران، اثری بازمانده از دوره اشکانی، و به خط پهلوی ساسانی آمده است. دقیقی شاعر نیز این داستان را سرود که فردوسی آن را در شاهنامه آورده است. چکیده حماسه مرز پاییدن زریر از کتاب نخست، چنین است:

چون گشتاسب به آیین زردشت گروید، ارجاسپ شاه هیونان او را هشدار داد که یا از دین دست بردارد یا آماده پیکار شود. گشتاسب آماده پیکار شد. زریر سپاهبد ایران چنان بر هیونان می تاخت و چنان

از ایشان می‌کشت که ارجاسپ بیمناک شد. پس به وعده، بیدرفشن را به نبرد او فرستاد و چون بیدرفشن دانست او را هماوردی زریر نیست پس، از پشت و نهانی بر زریر نیزه زد و او را بکشت. آنگاه بستور، پسر خردسال زریر به میدان می‌رود و کین پدر می‌ستاند و دلاوران ایرانی چندان از سپاه دشمن می‌کشند که تنها ارجاسپ می‌ماند و او را هم اسفندیار می‌گیرد و پس از بریدن یک دست و پا و گوش و کور کردن یک چشمش وی را بر خری دم بریده سوار می‌کند و به دیار خویش باز می‌فرستد. (بهار، مهرداد ۱۳۷۵: ۲۶۴ - ۲۷۳)

در این حماسه نیز چنان که دیده می‌شود، ماية داستان، مرز پاییدن و کوشش برای نگهداشت ایران زمین از گزند بیگانگان و بیدینان است و اهمیت این تلاش و قدسی بودن آن نیز به روشنی دیده می‌شود. شاهنامه نیز سراسر شرح نبردهای میان نیکی و بدی، یورش بیگانگان به ایران زمین و تلاش برای ایستادگی در برابر متجاوزان است.

در شاهنامه نخستین کسی که به پاییدن مرز می‌رود و کشته می‌شود، سیامک پسر کیومرث است: اهریمن زاده‌ای به قصد گرفتن تاج و تخت کیومرث به ایران لشکر می‌کشد، سیامک به رویارویی او می‌رود و کشته می‌شود. سپس هوشنج پسر سیامک به کین پدر بر دیوان می‌تازد و آنان را درهم می‌شکند. (فردوسی ۱: ۲۸ - ۳۲)

دیگر یورش بزرگ بیگانگان به ایران زمین، به روزگار جمشید رخ می‌دهد؛ پس از «منم» گفتن جمشید و گریختن فره از او و سقوطش، مردم نیز از وی روی می‌گردانند و گروهی به ضحاک پناه می‌برند. ضحاک ماردوش به ایران می‌تازد، مرزها را درهم می‌شکند و بر

ایران زمین چیره می شود. سرانجام با قیام کاوه آهنگر، فریدون سرکرده گروهی می شود؛ با ضحاک می ستیزد و او را به بند می کشد و بدین ترتیب به چیرگی بیگانگان بر ایران پایان می دهد (همان: ۵۱ - ۷۸). کشمکش‌هایی از این دست همچنان ادامه می یابند و تا پایان شاهنامه نیز دیده می شوند؛ و چون بنا به تاریخ اساطیری، دوران آمیختگی تا پایان جهان ادامه دارد پس این تجاوزها و مرز پاییدن‌ها نیز همچنان وجود دارند.

حماسه آرش

در متن‌های اوستایی نام آرش به صورت اِرخَشَه (پورداود: ۱۳۴۰) آمده که اغلب با صفت‌هایی به معنای «تیرانداز» و «بهترین تیرانداز» همراه شده است. (Richelt: 229, 23).

در بند ششم تیشتريشت از آرش با صفت بهترین تیرانداز آریایی یاد شده است و چالاکی و تندی تیشتريشت به تیر آرش مانند می شود: تیشتريشت ستاره رایومند فرهمند را می ستاییم که تند به سوی دریای فراخکرت تازد، مانند آن تیر در هوا پران که آرش تیرانداز، بهترین تیرانداز آریایی از کوه آئریبو خُشوت به سوی کوه خُوانَنت انداخت. (پورداود ۱۳۵۶: ۳۴۱)

بار دیگر در بندهای ۳۷ و ۳۸ همین یشت، پس از توصیفی مشابه بند ششم، از سرنوشت تیر آرش یاد می شود:

آنگاه اهورامزدا به او (تیر) نفخه‌ای بدミد (و امشاسبندان) و مهر دارنده دشت‌های فراخ، هردو از برای او راه را مهیا ساختند. از پی آن (تیر) اشی نیک و بزرگ و پارند سوار گردونه سبک و چُست، روان

شدنند تا مدتی که آن (تیر) پران به کوه خوانونت فرود آمد و درخوانونت، آن بر زمین رسید. (همان: ۳۵۹)

در زبان پهلوی (فارسی میانه ساسانی) نام این شخصیت به صورت آرش یا آرش آمده است (Taffazoli: 266) که صفت «شیپاک تیر» دارد و به نظر، همین اصطلاح به صورت «شیواتیر» تحول می‌یابد و صفت آرش در متن‌های دوره اسلامی می‌شود.

در نوشته‌های پهلوی -که تاریخ نگارش آنها پس از اسلام و اغلب، سده سوم هجری / ششم میلادی است - به حمامه آرش و شخصیت او اشاره‌هایی شده است. از جمله باید نوشته کهن ماه فروردین روز خرداد را نام برد که در آن، نویسنده رخدادهای مهمی را فهرست کرده است که همگی در روز خرداد (روز ششم) ماه فروردین به وقوع پیوسته‌اند یا در آینده رخ خواهند داد. بر پایه این متن، حمامه دلاوری آرش در این روز رخ داده است و در «ماه فروردین، روز خرداد، منوچهر و آرش شیواتیر (سر) زمین از افراصیاب تورانی بازستند» (جاماسب آسانا: ۱۴۲).

در متن پهلوی مینوی خرد از آرش نامی به میان نیامده است، ولی پرسش بیست و ششم آن که به تقدیر می‌پردازد و از سودمندی آفریدگان انسانی سخن می‌گوید، درباره منوچهر چنین آورده است: و از منوچهر این سودها بود که سلم و تور را به کین ایرج که نیایش بود (بکشت) و از آسیب رساندن به جهان بازداشت و از زمین پدشخوارگر (= مازندران) تا بن‌گوزگ (= ناحیه‌ای میان گوزگان و جیحون) که افراصیاب گرفته بود، به پیمان از افراصیاب بازستد و به ملکیت ایرانشهر درآورد. (تفضیلی: ۴۴)

مترجم مینوی خرد در تعلیقات کتاب در توضیح «از زمین پدشخوارگر تا بن گوزگ» اشاره این عبارت را به داستان تیراندازی آرش دانسته است و این داستان را بر پایه مأخذ دوره اسلامی و به ویژه تاریخ طبری ج ۱ ص ۴۳۵ و ج ۲ صص ۹۹۲ و ۹۹۷؛ آثار الباقيه ص ۲۲۰ و غرالسیر (یا شاهنامه ثعالبی) ص ۱۰۷ به اختصار باز می‌گوید: (همان: ۱۲۹ - ۱۳۱)

اثر دیگری از آرش که در اسناد کهن یافت می‌شود، نقش روی برنخی سکه‌های اشکانی است.

بر روی سکه‌های نخستین اشکانیان، تصویر فرمانروای لباس رسمی سکایی، یا در حقیقت پوشش سر مرسم ساتراپ‌ها دیده می‌شود که به نظر می‌رسد با نشان‌های ساتراپ‌های عهد هخامنشی ارتباط دارد. گونه‌ای از این سکه‌ها (گونه RV) گویا از سکه‌های ساتراپی آسیای صغیر وام گرفته است که بر روی آنها تصویر آپولون سوار بر امفالوس دیده می‌شود. در سکه‌های اشکانی به جای این تصویر، نقش آرش، نیای افسانه‌ای سلسله اشکانیان آمده است.

(Lukonin: 686)

در شاهنامه فردوسی داستان آرش و حماسه او نیامده است، ولی در چند جای شاهنامه نام آرش می‌آید که اغلب اشاره به افرادی گوناگون از جمله پسران کیقباد، پهلوانی در روزگار کیخسرو، آرش مرزبان و یکی از شاهان اشکانی، دارند. (رستگار فسایی: ۸). اما چند مورد - از دوره ساسانیان - را هم می‌توان یافت که به آرش کمانگیر اشاره دارند و از میان آنها یکی به صراحة از همین شخصیت یاد می‌کند.

چو آرش که بردی به فرسنگ تیر چو پیروزگر قارن شیرگیر
(فردوسی، داستان شیرویه، بیت ۳۱۷)

نام آرش در منابع دوره اسلامی به صورت‌های آرسناس (الدینوری: ۱۱) ارشسیاطیر و ایرش (طبری: ۲۸۹)، آرش (بیرونی: ۲۳۴) و بالاخره آرش شیواتیر (بهار، محمدتقی: ۹۰) آمده است. نویسنده‌گان منابع این دوره، داستان و حماسه آرش را با شرح بیشتری نگاشته‌اند که روایت‌های آنان، گاه فقط در جزئیات با یکدیگر تفاوت دارند.

شاهنامهٔ عالیبی (متعلق به سدهٔ پنجم هجری) زمان وقوع حماسه آرش را روزگار زو پسر تهماسب می‌داند و سپس شرح داستان را می‌آورد که چکیده‌اش چنین است:

چون به روزگار تهماسب، افراصیاب به ایران لشکر کشید؛ بخشی از آن را بگرفت و نوذر پادشاه ایران را بکشت، زمانه بر ایرانیان دشوار شد و قحطی و بیماری همهٔ جاگسترش یافت. آنگاه زو پسر تهماسب بر تخت نشست و چون سپاه افراصیاب نیز از طولانی شدن جنگ و کمبود آذوقه در تنگنا بود، پس میان افراصیاب و زو گفتگوی آشتبی آغاز شد. سرانجام بر آن شدند که مرز ایران و توران، یک تیر پرتاپ آرش باشد. زو به ساختن تیری فرمان داد که چوبش از فلان درخت و پوش از بال عقاب فلان کوه و پیکانش از آهن فلان معدن باشد. سرانجام تیر آماده شد و آرش پیر که گویی خداوند او را برای این آزمون و همین تیراندازی زندهٔ نگاه داشته بود، به کوهی از مازندران برآمد و در برابر افراصیاب، تیر را که افراصیاب بر آن نشان گذاشته بود، در کمان نهاد و پرتاپ کرد و در دم جان سپرد.

«پرتاب تیر هنگام برآمدن آفتاب بود. تیر از مازندران گذشت و به بادغیس رسید و تا خواست فرود آمد، چنان که می‌گویند به فرمان خدای بزرگ، فرشته‌ای آن را به پرواز درآورد تا به خُلم از سرزمین بلخ رساند. و در هنگام فرو رفتن آفتاب، در جایی که بدان کوزین می‌گویند، فرو افتاد.

چون تیر را از خُلم به مازندران آوردند و افراسیاب نشان خود را بر آن دید و گواهان هم بر فرود آمدنِ تیر در خلم گواهی دادند، از دوری پرتاب در شگفت افتاد و از پیمان‌شکنی ترسید، زیرا دانسته بود که کاری آسمانی است و ناگزیر باید بدان گردن نهاد.» (تعالیٰ: ۸۹-۹۱). روایت طبری از داستان آرش، با روایت بالا تفاوت‌هایی دارد؛ از جمله آن که، آرش پس از پرتاب تیر همچنان زنده می‌ماند و منوچهر- که داستان به روزگار اورخ می‌دهد - وی را به سالاری لشکر و آموختن تیراندازی به سپاهیان می‌گمارد. (طبری: ۲۹۰)

روایت مقدسی نیز کمابیش همچون روایت تعالیٰ است. در این روایت نیز آرش پس از پرتاب تیر می‌میرد و نویسنده با تردید به نقش نیروهای آسمانی در پرتاب شگفت تیر آرش اشاره می‌کند. (المقدسی: ۱۲۶).

ابوریحان بیرونی در آثار الباقيه، آنجا که به جشن تیرگان می‌پردازد، داستان آرش را با شرح بیشتری می‌آورد. وی در روایت خود، به نقش اسفندارمذ فرشته اشاره می‌کند و می‌گوید اسفندارمذ به منوچهر دستور داد تیر و کمان فراهم آورد و به آرش بسپارد تا وی تیر را بیفکند. آرش تن برهنه خویش را به پادشاه و مردم می‌نمایاند و می‌گوید بدنش از هر جراحتی و علتی سالم است و چون تیر را

بیندازد خواهد مرد و خود را فدای مردم خواهد کرد. به نظر بیرونی، روز سیزدهم خرداد، یعنی تیرگان کوچک، روز تیرافکنند آرش است و روز چهاردهم یا تیرگان بزرگ، روزی است که در آن خبر آوردند تیر به کجا افتاده است. این روز را مردم بدین سبب جشن می‌گیرند و در آن به یاد روزگار سختی محاصره افراسیاب گندم و میوه می‌پزند.

(بیرونی: ۳۳۵)

روایت دینوری از داستان آرش تفاوت‌های بنیادی‌تری با روایت‌های پیشگفته دارد. وی زمان وقوع داستان را پادشاهی زاب (نوء منوچهر) می‌داند و این که او «به جنگ افراسیاب رفت و او را از کشور خود بیرون راند و ویرانی‌هایی که او به کشور وارد کرده بود، دوباره ساخت... آنگاه به تعقیب افراسیاب پرداخت... افراسیاب به رویارویی او آمد و جنگ درگرفت. در این هنگام آرسناس که منوچهر به او دستور داده بود تیراندازی و پرتاب زوبین را به مردم بیاموزد رسید، چنان تیری و زوبینی به او زد که در قلبش نشست و درافتاد و مرد.» (الدینوری: ۱۱).

میرخواند، تاریخ‌نویس سده دهم هجری، نیز روایتی از این داستان را ذکر کرده است که با روایت ثعالبی شباهت زیادی دارد جز آنکه از مرگ یا سرنوشت آرش سخنی به میان نیاورده است. (میرخواند: ۵۵۴).

سرانجام باید از روایتی یاد کرد که مولانا اولیا‌الله‌آملی در تاریخ رویان ذکر کرده است. در این روایت که در مقایسه با روایت‌های پیشگفته مشروحت است، آرش به جای قارن، سپهبداری لشکر منوچهر را بر عهده می‌گیرد و در پایان نبرد نیز در پی توافق افراسیاب

و منوچهر، تیر آرش مرز را تعیین می‌کند. در این اثر نیز همچون پاره‌ای منابع یاد شده، جزئیات پرتاب تیر و مرگ آرش نیامده است. (آملی: ۲۰ - ۱۷).

* * *

حماسه آرش خواه واقعیت تاریخی آمیخته به افسانه باشد، خواه داستانی غیرواقعی، دیر زمانی است در باور و اندیشه ایرانی شکل گرفته و ماندگار شده است و برای باور مدارانش متضمن این حقیقت که وطن، موهبتی الهی است و پاسداشت آن را خداوند تکلیف کرده است. بی‌سبب نیست که هرگاه این سرزمین را خطر دشمن تهدید کرده است، «آرش» ها در پاییدن مرزها یش جان داده‌اند، حماسه آرش را از نو خوانده‌اند و هنرمندان آن را دستمایه آثار ادبی گوناگون کرده‌اند.

فهرست منابع

- اولیا الله آملی، تاریخ رویان، ترجمه منوچهر ستوده، [تهران]، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران (۱۳۴۸).
- ژاله آموزگار، تاریخ اساطیری ایران، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت) (۱۳۷۴).
- محمد تقی بهار، [مصحح] مجلل التواریخ والقصص از نویسنده‌ای ناشناس، تهران، چاپخانه کلاله خاور (۱۳۱۸).
- مهرداد بهار، «جغرافیای اساطیری جهان»، نشریه بنیاد فرهنگ ایران، جلد اول، شماره ۱، [تهران]، بنیاد فرهنگ ایران (۱۳۴۷).

- [گزارنده] بندesh فرنیغ دادگی، تهران، انتشارات توپ (۱۳۶۹) پژوهشی در اساطیر ایران، تهران، انتشارات آگاه (۱۳۷۵).
- ابوریحان بیرونی، آثار الباقيه ترجمة اکبر دانا سرشت، چ ۳، [تهران]، انتشارات امیرکبیر (۱۳۶۳).
- ابراهیم پورداود، یستا، چ ۱، چ ۲، تهران، کتابخانه ابن سینا (۱۳۵۶) یشت‌ها، چ ۱، تهران، انتشارات دانشگاه تهران (۱۳۴۰).
- محمد حسین بن خلف تبریزی، برهان قاطع به اهتمام محمد معین، چ ۶، تهران، انتشارات امیرکبیر (۱۳۷۶).
- احمد تفضلی، [متترجم] مینوی خرد، چ ۲، تهران، انتشارات توپ (۱۳۶۴).
- حسین بن محمد ثعالبی، شاهنامه کهن، پارسی‌گردان: سید محمد روحانی، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی (۱۳۷۲).
- علی اکبر دهخدا، لغتنامه، تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران (۱۳۷۳).
- احمد بن داود الدینوری، اخبار الطوال، القاهره، وزارة الثقافة والارشاد القومي الأقلیم الجنوبي (۱۹۶۰).
- محمد تقی راشد محصل، [متترجم] گزیده‌های زادسپر، [تهران] مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (۱۳۶۶).
- منصور رستگار فسایی، فرهنگ نام‌های شاهنامه، [تهران]، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (۱۳۶۹).
- محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ترجمة ابوالقاسم پاینده، چ ۴، [تهران]، انتشارات اساطیر (۱۳۶۸).
- ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه (بر اساس چاپ مسکو)، به کوشش

- سعید حمیدیان، چ ۲، تهران، نشر داد (۱۳۷۴).
- مطهر بن طاهر مقدسی، آفرینش و تاریخ، ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران، انتشارات آگاه (۱۳۷۴).
- د.ن. مکنزی، فرهنگ کوچک زبان پهلوی، ترجمه مهشید میر خرایی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (۱۳۷۳).
- میرخواند، روضة الصفا، به تصحیح نصرالله صبوحی، [تهران]، کتابخانه های خیام، مرکزی و پیروز (۱۳۳۸).

- U. G. Lukonin, (1983) "The King of Kings", *Cambridge History of Iran*, III, London, Combridge University.
- Hans Richelt, (1911) *Avesta Reader*, Strassburg Verlag von Karl J. Trubner.
- Ahmad Taffazoli, (1992) Araš, *Encyclopaedia IRANICA*, Ed. Ehsan Yarshater, Center for Iranian Studies Columbia University, New York.